

## فصل بیست و هفتم:

### «تروتسکیزم» در سال ۱۹۱۷

من از سال ۱۹۰۴ خارج از چهارچوب سازمانی دو فراکسیون سوسیال دموکرات قرار داشتم. در سال های انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ دست در دست بلشویک ها با اینان هم کاری کردم. در سال های ارتجاع در مطبوعات بین المللی مارکسیستی از اسلوب های انقلابی در برابر منشویک ها به دفاع برخاستم. اما امید داشتم که منشویک ها گردشی به چپ به کنند. در من این امید بود که کوشش هانی برای ایجاد اتحاد کردم. در ایام جنگ بود که به کلی از آنان مأیوس شدم. در اوائل ماه مارس در نیویورک سلسله مقالاتی نوشته بودم که در آن به نیروهای طبقاتی و دورنمای انقلاب روس پرداخته بودم. در همین ایام لنین «نامه های از دور» خود را از ژنو به پتروگراد می فرستاد. مقالات ما که از دو نقطه که اقیانوسی آن ها را از هم جدا می ساخت نوشته شده بود حاوی تحلیل ها و پیش بینی های همانندی بود. ما همه ی مسائل اساسی از قبیل مسأله ی دهقانان، بورژوازی، حکومت موقت، جنگ و انقلاب جهانی را یک سان دیده بودیم. در این جا به یاری سنگ محک تاریخ، رابطه ی میان «تروتسکیزم» و «لنینیزم» مورد آزمایش قرار گرفته است. این آزمایش در شرایطی کاملاً سالم انجام گرفت. من از مواضعی که لنین گرفته بود خبر نداشتم. من اساس کار را بر فرض های خود و تجارب انقلابی خود

نهاده بودم و همان خطوط استراتژیک را طرح ریزی کرده بودم، که لنین کرده بود.

اما شاید مسأله در آن روز بر همه گان روشن بود و استنتاجات هم؛ نه؛ به عکس. موضع لنین در آن زمان یعنی تا چهارم آوریل ۱۹۱۷ که به پتروگراد وارد شد، خاص خودش و منحصر به فرد او بود. به فکر هیچ یک از رهبران حزب که در روسیه بودند، حتی یک نفرشان نرسیده بود که شرع کشتی را به سوی دیکتاتوری پرولتاریا، به سوی انقلاب سوسیالیستی به گشاید. کنفرانس حزب که اندکی پیش از آمدن لنین تشکیل شده بود و چند تن بلشویک را گرد هم آورده بود، ثابت می کرد که هیچ یک از رهبران، از دموکراسی پا آن طرف تر نگذاشته بودند. این که صورت مجلس این کنفرانس تا به امروز مخفی نگاه داشته شده است، بی دلیل نیست. استالین خواهان پشتیبانی از حکومت موقت گوچکوف میلیوکف و اتحاد با منشویک ها بود. مواضعی نظیر این یا اپورتونیستی تر از این نیز خاص ریکوف، کامنیف، مولوتف، تومسکی، کالنین و دیگر رهبران و نیمه رهبران امروزی بود. یاروسلاوفسکی، ارجونیکیدزه و پتروفسکی، رئیس کمیته ی اجراییه مرکزی اوکرائین، و دیگران در انقلاب فوریه در یاکوتسک با هم دستی منشویک ها روزنامه ی «سوسیال دموکرات» را انتشار می دادند که در آن به طرز تفکر پیش پا افتاده ی اپورتونیزم ولایتی، جامه ی نظری پوشانده بودند. انتشار مقالات روزنامه «سوسیال دموکرات» که یاروسلاوفسکی آن را اداره می کرد در حال حاضر یعنی کشتن او از لحاظ معنوی، البته اگر مرگ معنوی برای وی مقدور باشد. این است وضع نگهبانان امروزی «لنینیزم». البته من خوب می دانم که آن ها سبزی لنین را در زمان های مختلف پاک می کردند و حرف ها و حرکاتش را تکرار می کردند، اما در اوائل سال ۱۹۱۷ افسارشان به دست

خودشان بود. مناسبات بغرنج بود. مسأله این است که به بینیم آن ها در مکتب لنین چه آموخته اند و به چه کاری بدون لنین- توانائی دارند. یک نفر از خودشان را فقط یک نفر را- نام به برند که به موضعی که لنین در ژنو و من در نیویورک داشتیم دست کم نزدیک بوده باشد. نمی توانند. پراودی پتروگراد که تا آمدن لنین در اداره ی استالین و کامنیف بود، برای همیشه یک سند محدودیت فکر، نابینائی و اپورتونیزم باقی خواهد ماند. اما توده ی حزبی و طبقه ی کارگر در مجموعه ی خود در جهت پیکار برای به دست آوردن قدرت می جنبید. راه دیگری هم وجود نداشت، نه برای حزب و نه برای کشور.

برای این که به توان در سال های ارتجاع از دورنمای انقلاب مداوم دفاع کرد، دید نظری لازم بود. اما در مارس ۱۹۱۷ برای دادن شعار پیکار، برای به دست آوردن قدرت، شاید فقط شم سیاسی کافی می بود. ولی رهبران کنونی هیچ کدامشان نه قریحه ی دید نظری و نه شامه ی سیاسی از خود نشان داده اند. هیچ کدام آن ها در مارس ۱۹۱۷ از حفظ دموکراسی پتی بورژوای چپ، فراتر نرفتند. هیچ کدامشان از امتحان تاریخ موفق بیرون نیامدند.

من یک ماه پس از لنین به پتروگراد وارد شدم. درست همین مدت، لوید جرج مرا در کانادا در توقیف نگه داشته بود. به هنگام ورودم موقعیت را در حزب تغییر یافته دیدم. لنین از دست رهبران در مانده به توده ی حزبی روی آورده بود. مبارزه ی منظمی را علیه «بلشویک های اسبق» آغاز کرده بود که به قول خودش «در تاریخ حزب ما نه به ندرت نقشی غم انگیز بازی کرده اند» یعنی این که، به جای مطالعه ی ویژگی های موقعیت های تازه، همان محفوظات قدیم را طوطی وار تکرار می کردند. کامنیف و ریکوف در صد مقاومت برآمدند. استالین، خاموش به کنار رفت. حتی یک مقاله هم از آن دوره از استالین نیست که در آن سعی در تحلیل سیاست دیروزی خود، و پیش

گرفتن راه هانی برای پیوستن به موقعیت و مواضع لنین کرده باشد. خیلی ساده، مهر سکوت بر لب زد؛ به علت رهبری نابسامان و نافرجام خود در ماه نخست انقلاب، سخت رسوا شده بود و ترجیح داد در سایه به ماند. هیچ جا در دفاع از نظریات لنین قد راست نکرد. تحاشی کرد و منتظر فرصت نشست. استالین در ماه های پرمسئولیت تدارک تنوریک و سیاسی به منظور زیر و رو ساختن انقلابی، اصلاً خودی نشان نداد.

هنگام ورودم به کشور هنوز سازمان های سوسیال دموکراسی بسیاری وجود داشت که در آن بلشویک ها با هم گرد آمده بودند. این نتیجه ی طبیعی روشی بود که استالین، کامنیف و دیگران نه تنها در آغاز انقلاب، بلکه در جنگ نیز پیش گرفته بودند. ناگفته نماند که از موضع استالین در زمان جنگ کسی خبری ندارد؛ در این مورد که کم اهمیت هم نیست کلمه ای از قلم جاری نکرده است. امروز در کتاب های درسی کمینترن در سراسر جهان -از سازمان جوانان کمونیست اسکانديناوی گرفته تا پیش آهنگان استرالیا- می خوانیم که تروتسکی در اوت ۱۹۲۲ کوشیده است بلشویک ها و منشویک ها را متحد به سازد. در عوض کوچک ترین اشاره بدین مطلب نمی شود که استالین در مارس ۱۹۱۷ اتحاد بلشویک ها را با حزب زرتلی تبلیغ می کرد و لنین تا اواسط سال ۱۹۱۷ عملاً موفق نشده بود حزب را از منجلابی که رهبران موقت آن روز و مقلدان امروز بدان کشانده بودندش، بیرون آورد. این واقعیت که هیچ یک از آن ها در آغاز انقلاب معنی و جهت آن را درک نکرده بود، اکنون به عنوان عمق دیالکتیکی تعبیر می شود، به عنوان مقابله با گم راهی های تروتسکیزم که جرأت کرد نه تنها دیروز را درک کند بلکه فردا را هم پیش بینی نماید.

هنگامی که پس از ورودم به پترزبورگ به کامنیف گفتم که دیگر میان من و تزه‌های معروف به «تزاوریل»<sup>۱</sup> لنین فاصله‌ای وجود ندارد، جواب داد: «طبیعی است». پیش از آن که رسماً به عضویت حزب درآیم در تهیه و تنظیم مهم‌ترین اسناد بلشویزم هم کاری کردم. آن روزها به فکر هیچ‌کس خطور نمی‌کرد که به پرسد آیا من از «تروتسکیزم» فاصله گرفته‌ام، چنان‌که در دوران افول انقلاب و معرکه‌گیری مقلدان، کاشن‌ها و تلمن‌ها<sup>۱</sup> و دیگر ریزه‌خواران خوان انقلاب اکتبر، هزاران بار این سوال را مطرح کردند. اگر هم در آن روزها تقابلی بین تروتسکیزم و لنینیزم وجود داشت، فقط تا این حد بود که سران حزب در ماه آوریل به لنین اتهام تروتسکیزم می‌زدند. کامنیف این کار را آشکار و با سماجت می‌کرد، دیگران محتاط‌تر و در پرده. بسیاری از «بلشویک‌های قدیم» به من پس از ورودم به روسیه می‌گفتند «حالا در خیابان شما چراغانی است.» من ناگزیر بودم ثابت کنم لنین به سوی من «تغییر مکان» نداده بلکه در مقامی که خاص خود اوست و جریان تحولات -جبر را به یاری حساب تکمیل کرده- اتحاد نظر میان ما پدید آورده است. به راستی هم چنین بود.

در آن نخستین دیدارهای ما و، بیش از آن، پس از روزهای ژوئیه، لنین زیر نقاب آرامش ظاهری در فشار تمرکز قوای دماغی و جمعیت خاطر بسیار قرار داشت. کرنسکی بازی در آن روزها برو بیای عجیبی داشت. بلشویزم یک «تل رو به زوال» بود. آن را از روی تحقیر چنین می‌نامیدند. حزب، خود از قدرت فردای خویش آگاه نبود. اما هم زمان با جریانات، لنین حزب را به سوی وظایف بزرگ می‌راند. و من نیز کمر خدمت بستم و به یاری او شتافتم.

---

<sup>۱</sup> - از رهبران احزاب کمونیست فرانسه و آلمان. م.

من، دو ماه پیش از انقلاب اکتبر، نوشتم: «انترناسیونالیزم برای ما اندیشه ای انتزاعی نیست که گاه و بی گاه بدان خیانت شود. همان طور که برای زرتلی یا چرنوف هست، بلکه اصلی است راستین، راهنما و عملی. پیروزی مطمئن و تعیین کننده بدون انقلاب اروپائی برای ما قابل تصور نیست.»

آن روزها هنوز نمی توانستم در کنار نام زرتلی و چرنوف نام استالین، این فیلسوف «سوسیالیزم در یک کشور»، را به گذارم. من مقاله ام را چنین پایان دادم: «انقلاب مداوم در برابر سلاخی مداوم، این نبردی است که سرنوشت بشریت در آن تعیین می شود.» این مقاله در هفتم سپتامبر در ارگان مرکزی حزب ما چاپ شد و سپس به صورت پرشور جداگانه ای انتشار یافت. چرا منتقدین امروزی من آن روز در برابر شعار ملحدانه ی انقلاب مداوم سکوت کردند؟ آن ها، برخی مانند استالین، در حالی که محتاطانه جوانب را می پانیدند، بزخو کرده بودند و برخی دیگر، مانند زینوویف، به زیر میز خزیده بودند.

اما مهم تر از این، نکته ای دیگر است: لنین چه گونه حاضر می شد شعار ملحدانه ی مرا با آرامش خاطر به پذیرد؟ او که در مسائل نظری نه ترجم داشت و نه مراعات کسی را می کرد، پس چرا موعظه ی «تروتسکیزم» را در ارگان مرکزی حزب تحمل می کرد؟ در اول نوامبر ۱۹۱۷، لنین در جلسه ی کمیته ی پتروگراد صورت مجلس آن جلسه ی تاریخی تا امروز مخفی نگه داشته شده است. گفت: پس از آن که تروتسکی به عدم امکان اتحاد با منشویک ها پی برد، «دیگر بلشویکی بهتر از او وجود ندارد» بدین وسیله نشان داد -نه برای نخستین بار- آن چه موجب فاصله میان ما دو نفر بود -نه

نظریه ی انقلاب مداوم، بلکه مسأله، اگر چه خیلی مهم ولی تنگ دامنه تر، مناسبات با منشویزم بود.

دو سال پس از انقلاب، لنین در حالی که گذشته را حلاجی می کرد نوشت: «در لحظه ی به دست گرفتن قدرت و بنیادگذاری جمهوری شوروی، بلشویزم از اندیشه های سوسیالیستی نزدیک به خود بهترین آن ها را برگزید.» آیا کم رنگ ترین سایه ی تردید می تواند وجود داشته باشد که منظور لنین از «اندیشه های سوسیالیستی نزدیک به بلشویزم» در درجه ی اول همان چیزی است که امروز آن را «تروتسکیزم تاریخی» می نامند؟ پس کدام جریان به بلشویزم نزدیک تر از اندیشه هائی بود که من عرضه کرده بودم؟ منظور لنین غیر از این چیست؟ شاید مارسل کاشن؟ یا تلمن؟ برای لنین، هنگامی که به گذشته می نگرد، تروتسکیزم نه جریانی دشمنانه و نه بیگانه است، بلکه نزدیک ترین جریان است به بلشویزم که از سرچشمه ی معرفت سوسیالیستی سیراب می گردد.

جریان راستین تطورات ایدئولوژیک، چنان که می بینیم، هیچ وجه مشترکی با کاریکاتوری ندارد که مقلدان با سوءاستفاده از مرگ لنین و موج ارتجاع، ساخته اند.

### **ترجمه: هوشنگ وزیری**

منبع: انتشارات خارزمی چاپ اول- ۱۳۴۷ ه. ش. تهران  
چاپ سوم با تجدید نظر: آبانماه ۱۳۵۸ ه. ش. تهران

**بازنویس: اکبر سعیدی**

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳